

اسلام در رویارویی با فمینیسم

نویسنده: محمد لگنهاوزن⁰

مترجم: نرجس جواندل⁰

چکیده

فمینیسم را غالباً به عنوان نهضتی که خواستار حقوق کاملاً برابر با مردان است، تعریف می کنند، ولی نکته مهم این است که برابری های مورد نظر فمینیسم فراتر از تساوی در چارچوب قانون می باشند. هدف فمینیسم از بین بردن همه تفاوت های موجود در نقش های اجتماعی مبتنی بر تفاوت های جنسیتی است و همین نکته است که فمینیسم را از دیگر نهضت های زنان متمایز می سازد. در این مقاله، نخست با نگاهی خاص به مسائل فلسفی و کلامی مرتبط با اسلام، مقدمه کوتاهی ارائه گردیده، سپس ضمن بررسی فلسفه و الهیات فمینیستی به مقایسه میان آموزه های فمینیستی و تعالیم اسلامی پرداخته و ناسازگاری کامل این دو روشن شده است. در نهایت، با توجه به نهضت اسلامی زنان، نکاتی خاطر نشان گردیده اند.

کلید واژه ها: اسلام — فمینیسم — جنسیت — الهیات فمینیستی — سوسیالیسم — برابری.

مقدمه

فمینیسم در نیمه دوم قرن بیستم، فرهنگ غرب را دچار تغییراتی بنیادین ساخت. چه بسا هیچ نهضت اجتماعی دیگری در آداب و رسوم و نگرش های اجتماعی مردم، چنین تغییرات عمیقی ایجاد نکرده باشد. در این نهضت، انقلاب جنسی و آزادی، به معنای رهایی روابط جنسی از قید و بندهای وابسته به فضیلت های سنتی مسیحیت تلقی گشت. نهضت حقوق مدنی همجنس بازان تقاضای آزادی در زمینه روابط جنسی را دامن می زد. در این روند، از سانسور اخلاقی در مطبوعات، سینما و تلویزیون کاسته و بر تصاویر مستهجن افزوده شد؛ ملاک های عمومی ذوق و سلیقه در گفتار و رفتار، در واکنش به زورگویی های حاکم بر مطبوعات، فیلم ها و برنامه های رادیو و تلویزیون تزلزل یافتند؛ پیوندهای خانوادگی ضعیف شدند و طلاق رو به فزونی نهاد. بر اساس يك تخمین کلی، در اسکانداویا نیمی از کودکان، و در آمریکا 31 آنان نامشروع به دنیا آمدند.

از دامنه محدودیت هایی که قرن ها وجود داشت، به طور غیرمنتظره و شگفت آوری کاسته می شد. انقلاب جنسی غیرمنتظره و پرشتاب، صرفاً برداشتن سانسور نبود. اینک از صاحب خانه ها و هتل داران، که به لحاظ قانونی مدت ها مجاز به پذیرش جفت های غیرمزدوج نبودند، خواسته می شد که از ارباب رجوع خود سؤال های شخصی نپرسند. دادگاه ها

با مسائل جدید و دشواری در زمینه وظایف مربوط به ازدواج یا شبه ازدواج و مسائل مربوط به حق مالکیت [در زمینه حقوق چنین زوج‌هایی] مواجه می‌شدند. تضعیف نهاد خانواده نابسامانی‌های اجتماعی عمیق‌تری به ارمغان می‌آورد.»

در همین ایام، حضور زنان در محل کار، دانشگاه و عرصه‌های سیاسی مشهودتر می‌شد و در میان آنان، فمنیست‌ها صراحت‌لهجه بیشتری داشتند.

تحوّلات مزبور صرفاً کار فمنیست‌ها نبود، بلکه نگرش ضدیت با نهادهای [اجتماعی] که در میان جوانان دهه شصت رواج داشت و نیز چپ‌گراها در ایجاد این تغییرات و نیز در حمایت از خود فمنیسم دخیل بودند، ولی این تفکر و اندیشه فمنیستی بود که به منزله نیروی عظیم در دگرگونی‌های اجتماعی نقش داشت و همچنان عهده‌دار این نقش است. از اهداف صریح فمنیسم، نابودی خانواده و نقش‌های سنتی اجتماعی مربوط به جنسیت است که برای رسیدن به آن، از همجنس‌بازی و روابط نامشروع جانب‌داری می‌کند.

فمنیست‌ها موفق شدند در بیشتر دانشگاه‌ها و چاپ‌خانه‌ها برای استعمال زبان بدون تبعیض جنسی، «ملاک‌هایی وضع کنند که بارزترین نتیجه این کار رشد ناگهانی گروه‌های ضمایر مؤنث بود. آنان در تحمیل ذوق و پسند خود، در زمینه‌های متفاوتی همچون نمایش‌نامه‌نویسی، پیام‌های بازرگانی و نحوه جذب کارمند برای دولت نیز موفق شدند. این گروه اصطلاحاتی نیز وضع کردند که اینک مسائل مهم اجتماعی با استعمال آن‌ها به بحث گذاشته می‌شوند. آنان ایدئولوژی خود را نیز صادر کرده‌اند.

فمنیسم اندک‌اندک آراء خود را در مناطق خارج از غرب تثبیت می‌کرد. طرفداران فمنیسم از قدرت استعمارگری خود برای تضعیف فرهنگ‌های بومی نقاط تحت سلطه‌شان سود می‌جستند. البته گاهی نیز با مقاومت نیروهای محلی مواجه می‌شدند که از آن میان، باید به رویارویی مسلمانان با آنان اشاره کرد. درباره ماهیت، اهداف، تاریخچه و انشعابات فمنیسم هنوز ابهام‌های فراوانی وجود دارند.

در این مقاله، نخست با توجهی خاص به مسائل فلسفی و کلامی مرتبط با اسلام، مقدمه کوتاهی ارائه کرده‌ایم، آن‌گاه به مقایسه میان آموزه‌های فمنیستی و تعالیم اسلامی پرداخته و ناسازگاری کامل این دو را روشن ساخته‌ایم و سرانجام، با توجه به نهضت اسلامی زنان، نکاتی را خاطر نشان کرده‌ایم.

تاریخچه کوتاهی از فمنیسم

الف. تمایز فمنیسم با دیگر نهضت‌های زنان

از آن هنگام که انسان مرتکب اولین گناه شد، زن آماج ستم قرار گرفت و زنان تقریباً از همان زمان، تلاش برای رهایی خود از ستم را آغاز کردند. می‌توان تلاش‌هایی را که برای پایان دادن

ظلم بر زنان صورت گرفته، بخصوص وقتی این گونه مظالم نهادینه شدند، «نهضت زنان» نامید. به این معنا، می توان اسلام را نمونه ای از نهضت زنان به شمار آورد؛ زیرا در بردارنده برنامه هایی است که طبق دستور خداوند برای نابودی ظلم به زنان وضع شده است. اما زنان غربی معمولاً اسلام را به منزله يك نهضت زنان نمی شناسند و اصطلاح «نهضت زنان» را به دستاوردهای فرهنگ غربی، که برای تغییر مقام و منزلت زن در جامعه طرح شده اند، منحصر می کنند.

انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم و جریان تدریجی شهرنشینی، زنان را به نیروهای کار در خارج از چارچوب خانواده تبدیل کرد، در حالی که در جوامع روستایی، زنان با دیگر اعضای خانواده کار می کردند. در آن زمان، زنان از امور سیاسی محروم و دور بودند. حقوق بشری که در انقلاب فرانسه اعلان شد، منحصر به حقوق مردان بود. در خلال عصر روشنگری، زنان به تدریج، خواستار رهایی از بردگی، آزادی از وابستگی به مردان، داشتن فرصت های آموزشی و بهره مندی از حقوق سیاسی شدند.

فمینیست ها پیش تر رفته، ادعاهای افراطی تری مطرح کردند که مهم ترین آن ها عبارت بودند از: آزادی در سقط جنین، آزادی در عشق یا روابط جنسی، برابری کامل با مردان و الغای تبعیض در نقش های جنسیتی.

غالباً فمینیسم را به عنوان نهضتی که خواستار حقوق کاملاً برابر با مردان است، تعریف می کنند، ولی نکته مهم این است که برابری های مورد نظر فمینیسم فراتر از تساوی در چارچوب قانون می باشد. هدف فمینیسم از بین بردن همه تفاوت های موجود در نقش های اجتماعی مبتنی بر تفاوت های جنسی است، و این نکته ای است که فمینیسم را از دیگر نهضت های زنان متمایز می سازد.¹ با این حال، نهضت فمینیست ها شامل نویسندگان و فعالانی است که در بسیاری از مسائل بنیادی فلسفی، سیاسی و اخلاقی با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ ولی آنچه تمام آن ها را به هم پیوند می دهد آرمان اجتماعی از بین بردن نقش های سنتی مبتنی بر جنسیت است. از این رو، شاید بتوان «فمینیسم» را شاخه ای از نهضت زنان تعریف کرد که هدف آن از بین بردن نقش سنتی جنسی است. ولی درباره کاربرد اصطلاح «فمینیسم»، برداشت نادرستی وجود دارد؛ زیرا برخی از نویسندگان در تمایز فمینیسم از نهضت عام تر زنان، ناموفق بوده اند.

در ادامه این مقاله، کانون توجه ما فلسفه فمینیستی (شامل فلسفه سیاسی) و الهیات فمینیستی است، هرچند در میان آثار مهم فمینیستی می توان به روان کاوی، حقوق و نقد ادبی نیز اشاره کرد.

ب. فمینیسم و سوسیالیسم

شاید اصطلاح «فمینیسم» را نخستین بار چارلز فوریر (Charles Fourier, 1772-1837) به کار برده

باشد. پیروان هنری دو سنت سیمون، (Henry de Saint Simon, 1760-1825) که یکی دیگر از سوسیالیست‌های متقدم بود، اصل «اندروژنی» را معرفی کردند. بر اساس این اصل، در آغاز تاریخ، موجودی می‌زیست که آمیزه‌ای بود از زن و مرد. (شاید برای مسلمانان خنده‌دار باشد که شاگردان سنت سیمون در اروپا، پس از مایوس شدن از یافتن زنی که به معنای واقعی آزاد باشد، برای پیدا کردن زن منجی به ترکیه رفتند!) فمنیست‌های سوسیالیست هرگونه تقسیم کار مبتنی بر جنسیت را رد می‌کردند و خواستار آن بودند که در زمینه هر اشتغالی، باید نیمی از پست‌ها به زنان اختصاص یابند.

با غلبه مارکسیسم بر اشکال گوناگون سوسیالیسم، فمنیسم سوسیالیسم نیز تحت سلطه فمنیسم مارکسیسم، که در سال 1844 نخستین بار انگلس آن را در کتاب منشأ خانواده (به تفصیل مطرح کرده بود، قرار گرفت. انگلس در این کتاب، خواهان از میان بردن خانواده، یکپارچه کردن مردان و زنان در نیروی کار و پرورش مشترک کودکان بود تا تساوی در میان مردم برقرار، و به سلطه یک فرد بر فرد دیگر خاتمه داده شود.

هرچند سوسیالیسم در سال‌های اخیر رونق خود را از دست داده و بخصوص مارکسیسم در آستانه نابودی قرار گرفته است، با این همه، چپ‌گرایان سیاسی، حتی در آمریکا و به ویژه در دانشگاه‌ها، همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. همچنان که چپ‌گرایان دانشگاهی از فمنیسم استقبال کردند، اندیشه‌های مارکسیستی نیز در آثار و نوشته‌های رهبران مهم فمنیستی ارائه می‌شوند.

شاید مهم‌ترین درسی که فمنیست‌ها از مارکسیست‌ها گرفتند، شیوه مجادله آنان باشد. مقاله‌هایی که درباره فمنیسم نوشته می‌شوند، حتی آن‌هایی که در آثار قابل‌اعتنایی همچون *دائرة المعارف اخلاق و دائرة المعارف فلسفه راتلج* چاپ می‌شوند، صرفاً کارهای فمنیست‌ها را توصیف نمی‌کنند، بلکه فعالانه خواهان از میان برداشتن نقش‌های سنتی زن و مرد به منظور آزادی زنان هستند.

فمنیست‌ها نیز همچون مارکسیست‌ها، از نوعی تبلیغ ایدئولوژیکی سود می‌جویند تا با بهره‌گیری از آن، تحلیل‌ها و مجادله‌هایشان را بیان کنند و حتی هنگام رد آشکار خود مارکسیسم، غالباً از زبانی استفاده می‌کنند که مستقیماً برگرفته از اصطلاحات مارکسیستی است.

استدلال فمنیست‌هایی که بیشتر گرایش مارکسیستی و سوسیالیستی دارند حاکی از این است که ظلم به زن ریشه در نظام طبقاتی دارد و این نظام باید به نفع آزادی زنان دگرگون شود. آن دسته از فمنیست‌هایی که فمنیسم مارکسیستی را نقد می‌کنند، استدلال کرده‌اند که حتی بدون در نظر گرفتن نظام طبقاتی نیز مردان از زنان از طریق کار آنان در منزل بهره‌کشی می‌کنند. بنابراین، تحلیل مبتنی بر طبقه اجتماعی کافی نیست و باید با ارائه تحلیلی از استثمار بر پایه

جنسیت، آن را تکمیل کرد.

ج. فلسفه فمینیستی

بی تردید، می توان گفت: مشهورترین فیلسوف فمینیست قرن بیستم *سیمون دوبوار* (Simone de Beauvoir, 1908-1986) بود. او در سال 1949 کتاب *جنس دوم* (را منتشر کرد و در آن، تحلیلی اگزیستانسیالیستی - مارکسیستی از روابط زن و مرد ارائه داد. در حالی که تفکر اگزیستانسیالیستی بر آزادی افراطی فرد برای انتخاب دلخواه ماهیتش تأکید دارد، دعوی پرشور *دوبوار* این است که جنسیت نیز به انتخاب خود فرد بستگی دارد. او با همین حدی هم که علم زیست شناسی آن را تأیید می کند، مخالفت می‌ورزد و می گوید: زیست شناسی ما را تحقیر می کند.⁽¹⁾

در نظر او، زیست شناسی مردان را از فرایند تولید مثل رها کرده است، در حالی که زنان از این آزادی بی بهره اند. بنابراین، او مؤنث بودن را مانعی بر سر راه انسان واقعی بودن تلقی می کند.

فمینیست های متأخر، از *دوبوار* انتقاد کرده اند؛ زیرا او ساختمان بدن زن را پست انگاشته، خواهان نقش مردانه زنان در جامعه بود. با وجود این، معمولاً اذعان می کنند که کار *دوبوار* موضوعات اساسی آثار فمینیست های بعدی را تعیین کرده است؛ موضوعاتی همچون تفاوت بین جنس و جنسیت [ویژگی بیولوژیکی و اجتماعی ناظر به جنس]، توجه به خود زیست نامه نگاری (به منزله یک بیانیه سیاسی، و نیز نیاز به استفاده از رشته های گوناگون برای تحلیل نقش جنسیت.

در حالی که فمینیسم *دوبوار* نکات اشتراک بسیاری با اگزیستانسیالیسم سارتر دارد، فمینیست های متأخر از اندیشه های *میشل فوکو* (Michel Foucault) و *ژاک دریدا* (Jatques Derrida) برای به کارگیری روش های تحلیل نسب شناسانه (نظریه فوکو) [و ساختار شکنی] (نظریه دریدا) استفاده می کنند تا بتوانند موضوعات ناظر به جنسیت - از جمله نقش زنان در جامعه، روان شناسی زنان و ظلم سیاسی به آنان - را مطرح سازند.

با این حال، فمینیست ها صرفاً از گرایش های فلسفی برای اهداف خود سود نجسته اند، بلکه تقریباً در همه ابعاد مهم فلسفه، موضوعی اعلام کرده اند و هم از این رو، قرائت های فمینیستی تاریخ فلسفه، فلسفه علم فمینیستی، معرفت شناسی فمینیستی، فلسفه سیاسی و اجتماعی فمینیستی، اخلاق فمینیستی و حتی هستی شناسی فمینیستی نیز مطرح شده اند. گفتنی است انجمن فلسفه زنان در سال 1972 تأسیس شد و مجله آن با عنوان *هیپاتیا* (Hypatia)⁽¹⁾ مقالاتی در زمینه فلسفه فمینیستی منتشر می کند.

فمینیست ها در تاریخ فلسفه به دو برنامه عمده توجه داشته اند: نخست آنکه تعدادی از

نوشته‌ها با هدف افشای جهت‌گیری‌هایی که بر ضد زنان یا قالب‌های ناظر به جنسیت، که در آثار فیلسوفان غربی از افلاطون و ارسطو تا جان رالز وجود داشتند، به رشته تحریر درآمدند. در این میان، به طور خاص، نکارت آماج این گونه‌نقدها قرار گرفت. «دوم آنکه تلاشی در جهت تأکید بر اهمیت وجود فیلسوفان زن در طول تاریخ صورت گرفت. دستاوردهای مهم این برنامه انتشار کتاب سه جلدی تاریخ زنان فیلسوف، اثر مری الین ویت بود.»

فلسفه علم و معرفت‌شناسی فمینیستی بیشتر به دنبال رد و انکار ادعای عینیت و بی‌طرفی علم و معرفت است و سعی دارد جهت‌گیری بر اساس جنسیت را در آثار دانشمندان و فیلسوفان مشخص کند. مارکسیست‌ها فرهنگ را ابرساختاری می‌دانند که منافع طبقاتی را منعکس می‌کند. «نظریه‌های دیدگاه» فمینیستی با الگو قرار دادن نگره مزبور، به جانب‌داری از این اندیشه پرداختند که اگر علم از منظر زنانه به منصه عمل درآید، ارائه دیدگاه خاص زنانه یا مادینه درباره جهان امکان‌پذیر خواهد بود. «امروزه یکی از مسائل مطرح در فلسفه علم و معرفت‌شناسی فمینیستی این است که آیا تکیه بر بی‌همتایی دیدگاه زنانه، مستلزم نوعی نسبی‌گرایی یا انکار حقیقت عینی می‌شود یا خیر.

در فلسفه اخلاق، رویکردهای فمینیستی تأکید فراوانی بر سیاست دارند. در واقع، فمینیست‌ها بیشتر به قدرت توجه دارند تا به خوبی، و غالباً اخلاق سنتی را به دلیل سهمی که در انقیاد زنان در برابر مردان و ظلم بر آنان دارد، به نقد می‌کشند. برای نمونه، آلیسون جاگر (Alison Jagger) پیشنهاد می‌کند که اخلاق فمینیستی باید برای از بین بردن وابستگی و انقیاد زنان، راهنمای عملی فراهم کند.»

زنان همجنس‌باز فمینیست «فلسفه اخلاق فمینیستی را بر پایه این مسئله طرح کرده‌اند که زنان نمی‌توانند بدون آنکه قربانی قهر و استیلاي مردان شوند، با آنان ارتباط برقرار کنند و اینکه جوامع همجنس‌باز باید فلسفه اخلاق خود را بر پایه جستجوی آزادی و آگاهی به هویت خویشتن و نه بر اساس خوبی، و نیز بر پایه انتخاب و اختیار و نه بر اساس وظیفه مبتنی سازند.» زنان همجنس‌باز نقش مهمی در نهضت فمینیستی ایفا کرده‌اند و هرچند همه فمینیست‌ها مدافع همجنس‌بازی نیستند، اما به طور کلی، فمینیست‌ها همجنس‌بازی را به مثابه یکی از لوازم حمله به نقش‌های سنتی ناظر به جنسیت قبول دارند.»

فمینیست‌ها کسانی را نیز که معتقدند اخلاق خاص زنان و مردان وجود دارد، مورد نقادی قرار داده‌اند. برای نمونه، کارول گیلیگن، (Carol Gilligan) روان‌شناس اخلاقی مشهور، اظهار نظر کرده است که اخلاق مبتنی بر مراقبت «برای تبیین و رشد اخلاقی دختران از اخلاق عدالت بنیاد، که استاد خود او، لارنس کولبرگ، (Lawrence Kohlberg) برای تبیین و تشریح رشد اخلاقی پسران به کار برد، مناسب‌تر است.»

فمنیست ها به گیلیگن به دلیل تأکید فراوان او بر فضیلت مراقبت از زنان خرده می گیرند؛ زیرا به نظر آنان، این امر وجود تفاوت سنتی بین زن و مرد را تأیید می کند. (فمنیست ها همچنین فلسفه اخلاق زن منش یا زنانه) را رد می کنند. به نظر آنان وقتی فلسفه اخلاق زنانه برای نقش زنان در مقام مادر اولویت قایل می شود، در ترغیب زنان برای کسب ویژگی های لازم برای نابودی مردسالاری) و تبعیض جنسی ناکام می ماند.

بخش مهمی از مجادلات فمنیستی را تأکید بر نکات ذیل تشکیل می دهد: نقش های سنتی جنسیت مدار) بر اساس تفاوت های جنسی^{۱۰} ناصواب هستند؛ مردسالاری نوعی ظلم و استیلا بر زنان است؛ زنان به طور ناعادلانه ای در حاشیه قرار داده شده، نادیده گرفته می شوند و حقوق آنان پایمال می گردد.

بنابراین، در فمنیسم يك خواسته اخلاقی وجود دارد تا نظام های اجتماعی مردسالاری را تضعیف یا نابود سازند، تاریخ را بازنگری کنند و همه عناصر فرهنگی، اعم از هنر، روان شناسی، الهیات، اخلاق و مانند آن را، که متأثر از دیدگاه های مردمحورند، به نقد بکشند.

د. نظریه سیاسی فمنیستی

نظریه سیاسی فمنیستی با مارکسیسم آغاز می شود. طبق آراء مارکس و انگلس، نظام طبقاتی منشأ همه مظالم است، و خانواده نهادی اجتماعی است که بازتاب همان نظام ظالمانه طبقاتی است. دعوی براندازی خانواده از دعوی براندازی نظام سرمایه داری و جایگزینی نظام کمونیسم قابل تفکیک نیست.

در حالی که برخی از فمنیست ها دیدگاه کمابیش مارکسیستی مرسوم را درباره خانواده تأیید کرده اند، برخی دیگر درصدد برآمده اند تا نقش های جنسیت مدار را در بنیاد تفکر سیاسی خود جای دهند؛ به جای آنکه خانواده را بازتاب زیربنایی نظام تولیدی سرمایه داری ببینند، سرمایه داری را نتیجه ماهیت ظالمانه مردسالاری تلقی می کنند. بر همین اساس، کیت ملیت، (Kate Millet) که در اواخر دهه 1960 از اعضای فعال «نهضت آزادی زنان»^{۱۱} بود، ادعا کرد ریشه دارترین ساختار ظالمانه در جامعه بشری سلطه مردان است، نه سرمایه داری.

رشد فمنیسم را غالباً به سه موج تقسیم می کنند که هر يك از این سه موج ملازم با نوع ویژه ای از خواسته های سیاسی است، و می گویند: موج اول شامل نهضت های سوسیالیستی و آزادی برده داری در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. افزون بر کتاب انگلس با عنوان منشأ خانواده و کتاب جان استوارت میل با عنوان فرمان برداری زنان،^{۱۲} (نوشته ها و سخنرانی های امّا گلدمن (Emma Goldman, 1869-1940)، آنارشویست آمریکایی روسی تبار را باید از گزارش های فلسفی مهم تفکر فمنیستی در این دوره به شمار آورد؛ دوره ای که گاه دامنه آن تا حدی به آثار

دویوار توسعه داده می‌شود. از این رو، فمینیسم بیشتر يك نهضت سیاسی و اجتماعی است و شگفت آور نخواهد بود که ببینیم جوهره اصلی بیانات فلسفی آن، شکل فلسفه اجتماعی – سیاسی به خود گرفته باشد.

فمینیسم مطرح در دهه های شصت و هفتاد، موج دوم فمینیسم نام گرفت. ویژگی این موج افراط‌گری آن است. در حالی که در موج اول، فمینیست‌ها برای از بین بردن تفاوت وضعیت میان زنان و مردان، خواستار پایان بخشیدن به تبعیضات قانونی علیه زنان بودند تا به لحاظ قانونی هیچ‌گونه تفاوتی میان شأن مردان و زنان نباشد، فمینیست‌های موج دوم بر این نظر بودند که اساساً مفاهیم ناظر به نقش‌های اجتماعی زنان و مردان، وابسته به مردسالاری است و هر دو باید نابود گردند.

موج سوم فمینیسم در دهه هشتاد و نود با رد هرگونه شالوده‌گرایی (میناگرایی) به شهرت رسید. فمینیست‌های متقدم درباره زنان، ظلم به آنان، و چگونگی آزادی ایشان ادعاهایی کلی ارائه کرده بودند، ولی فمینیست‌های موج سوم لازمه طبیعی رد اندیشه‌ها و عقاید سنتی درباره جنسیت را پذیرش گونه‌های متفاوت زنانه (تأنیث) در میان زنان از نژادها، طبقه‌ها، ملیت‌ها و گرایش‌های گوناگون جنسی دانستند. فمینیست‌های موج سوم مروج دیدگاهی درباره آزادی اند که در آن به جای تک آرمانی، آرمان‌های متعددی درباره زنان آزاد شده وجود دارند. به نظر آنان، آزادی به منزله تنوع فرصت‌های موجود برای ارتباطات جنسی و نقش‌های ناظر به جنسیت است.

در يك تقسیم‌بندی دیگر، فمینیسم به چهار قسم لیبرال، افراطی، سوسیال و پسامدرن تقسیم می‌شود. فمینیسم لیبرال ریشه در آثار *مری والسټون کرافت* (Mary Wollstonecraft, 1757-1797) و *جان استوارت میل* (John Stuart Mill, 1806-1837) دارد که خواستار برابری حقوق برای زنان بودند. در دهه شصت، فمینیست‌های لیبرال در آمریکا، برای حق زنان در زمینه‌های سقط آزادانه جنین، حمایت از مادران شاغل، دست‌رسی عمومی به مراکز نگه‌داری اطفال، داشتن نمایندگی بیشتر در دولت، بازار و دانشگاه مبارزه کردند. این امر به ادعای «عمل مثبت» (یا اقدام قانونی برای مرجح شمردن اقلیت‌ها و زنان در امر استخدام انجامید تا بی‌عدالتی‌های گذشته در حق آنان جبران شود. در حالی که فمینیست‌های لیبرال بر انسانیت مشترک زنان و مردان به منزله پایه‌ای برای برابری حقوق تکیه می‌کنند، فمینیست‌های رادیکال تفاوت‌های موجود میان تجربیات مردان و زنان را می‌ستایند. به نظر آنان، تجارت زنان سرکوب‌گشته و این امر موجب شده است که همه جنبه‌های فرهنگ، از ادبیات گرفته تا علوم، سیاست و قانون، مبین گرایش‌های مردانه و حامی احساسات مردانه باشند.

درباره سوسیال فمینیسم پیش‌تر سخن به میان آمد، و ظاهراً «فمینیسم پسامدرن» هم

اصطلاح دیگری برای موج سوم فمینیسم است.

هـ. الهیات فمینیستی

آغاز پایه ریزی الهیات فمینیستی در دهه 1970 بود. در این دهه، مجله *کانسیلیوم* (برای ترویج الهیات فمینیستی شروع به کار کرد. اولین همایش‌ها در خصوص مباحث الهیات فمینیستی در آمریکا تشکیل شد. شورای جهانی کلیساها (همایشی در برلین برپا کرد که موضوع آن «سکسیسم» (به معنای تبعیض بر اساس جنسیت بود و مری دلی (Mary Daly) نیز کتاب خود را با عنوان *فراتر از خدای پیر* (به چاپ رساند.^{۱۰}

الهیات فمینیستی همانند الهیات آزادی بخش، که به لحاظ تاریخی و نظری ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند، بسیار متأثر از افکار مارکسیستی است و در ضمن، به نقد آن نیز می پردازد. در این اندیشه، دین به گونه ای تفسیر می شود که گویا نقش اول آن آزادی بخشی است؛ آزادسازی فقرا در الهیات آزادی بخش و آزادسازی زنان در الهیات فمینیستی. الهیات فمینیستی را می توان به دو گرایش «میانه رو» و «افراطی» تقسیم کرد. گرایش های میانه رو خواستار تفسیر جدیدی از ادیان تثبیت شده هستند، تا از این طریق، آن ها را از عناصری که به نظرشان تبعیض بر اساس جنسیت یا مردمحوری (است، بیالایند. گرایش های افراطی خواهان ردّ اندیشه دینی مردسالاری و جای گزینی آن با الهه پرستی و حتی جادوگری هستند.

یکی از زمینه های علمی، که فمینیست های میانه رو بدان علاقه مندند، تاریخ کلیساست. فمینیست هایی همچون *الیزابت شوسلر فیورنزا* (Elisabeth Schussler Fiorenza) مدعی اند که مسیحیان پیشین به برابری زنان و مردان معتقد بودند، ولی از زمانی که نظام سلسله مراتبی کلیسا رشد کرد، جهت گیری و تبعیض بر ضد زنان نهادینه شد و به بحث های بعدی ناظر به الهیات تسری یافت. (روش شوسلر فیورنزا روشی جامعه شناسانه به صورتی عام و متکی بر الهیات آزادی بخش است. نتایج حاصل از آن مانند این نتیجه، که نقد فمینیستی باید به اصلاح کلیسا منتهی شود، اعتدالی نسبی دارند.^{۱۱} فمینیست هایی که بیشتر به روش های روان کاوانه توجه دارند، معمولاً نتایجی افراطی تر می گیرند. فمینیست هایی همچون *کریستامولک* (Christa Mulack) با پیروی از سی. جی. یونگ (C. G. Jung) ادعا می کنند ضمیر ناآگاهی که معمولاً با مؤنث بودن تداعی می شود، اصل است و نیز معتقدند: دینی که در آن مردان سلطه داشته باشند بعد مؤنث بودن را مغلوب می کند.

بر اساس این دیدگاه، پیامبران بنی اسرائیل، شورشانی بر ضد «اله بزرگ» (تلقی می شوند. متألهان فمینیستی، که به روان شناسی توجه دارند، «فمینیسم برابری» (را رد کرده و به جای آن، «فمینیسم زن محور» (را برگزیده اند. این گروه همچنین ترجیح می دهند به جای اصلاح مسیحیت، آن را رد کنند. هرچند بیشتر متألهان فمینیست نسبتاً میانه رو هستند، اما این اقلیت تندرو

هستند که بسیار تأثیرگذارند.

مشهورترین فمنیست در رشته الهیات، مری دلی، راهبه سابق کلیسای کاتولیک و طرفدار تندرو فمنیسم زن محور، است که گاهی نیز از او به عنوان «مادرخوانده الهیات فمنیستی» یاد می‌کنند. او نخستین زن آمریکایی است که توانست در سال 1963 به اخذ درجه دکترا در رشته الهیات کاتولیک از دانشگاه «فرایبورگ» (Fribourg) نایل شود. اولین کتاب مهم او *کلیسا و جنس دوم*، «منعکس‌کننده بسیاری از اندیشه‌های سیمون دوبوار است، اما وی این اندیشه‌ها را در تاریخ کلیسا و الهیات به کار می‌گیرد. او در این کتاب، میانه رو است و خواستار اصلاح کلیسا و تفسیر مجددی از دین مسیحی است که سازگار با فمنیسم برابری باشد. ولی در مشهورترین کتابش با عنوان *فراتر از خدای پدر*، «به افراط گراییده، استدلال می‌کند که خدا در مفهوم مسیحی اش، مردمحور است و این مفهوم قابل اصلاح نیست. او شعار معروف الهیات فمنیستی را که می‌گوید «اگر خدا مذکر است، پس مذکر خداست» در این کتاب مطرح می‌کند.»

تفوق و سلطه مردانه در تفکر مسیحیت لازمه آموزه تثلیث است که بر اساس آن، مسیح مذکر شخص دوم تثلیث، «خدای پسر»، است و شخص اول تثلیث «خدای پدر» است. به جای این تفکر، دلی پیشنهاد می‌کند که خدا باید غیرشخصی و به منزله شالوده همه هستی ملاحظه شود؛ همان گونه که در الهیات *پل تیلیخ* (Paul Tillich) مطرح شده است.

دلی در اثر بعدی خود، با عنوان *ژن / اکولوژی*، «به طور کامل از مسیحیت منقطع گشته، خدا را رد و الهه‌ها را جانشین او می‌کند و به تمجید و تحسین جاودگری به منزله معرفتی مستور و مرموز در فرهنگ پیشین مدارسالاری می‌پردازد. وی همچنین با تأکید دوباره بر همجنس‌بازی زن با زن، اندیشه مکمل بودن زن و مرد را مردود اعلام می‌کند. او در کتاب *شهوة محض*، «افراطی تر شده، شهوت را فضیلتی تلقی می‌کند که از طریق آن، باید به «قدرت کامل» دست یافت.»

شاید مشهورترین فمنیست فرانسوی، که آثاری در رشته الهیات دارد، *لوسی ایریگری* (Luce Irigaray) باشد. به نقد «فمنیسم برابری» می‌پردازد. آرمان او جامعه‌ای نیست که در آن تفاوت‌های مبتنی بر جنسیت ناپود شوند، بلکه جامعه‌ای مدّ نظر اوست که در آن مادینگی جدیدی از تجربه زنانی به وجود بیاید که از سلطه مردان رها شده‌اند. از نظر او، آزادسازی، استلزامات یا لوازم الهیاتی خاصی دارد. او نیز مانند دلی به سبب مفهوم تذکیر خدا، با مسیحیت مخالفت می‌ورزد، بخصوص با مفهومی از خدا که در تثلیث نهفته است. با اینکه او زن را نیازمند خدا و دین می‌داند، مفهومی از خدا را که در ادیان الهی [یا ابراهیمی] مطرح می‌شود، رد می‌کند.

احترام به خدا تا زمانی امکان پذیر است که از این نکته غافل باشیم: خدا صرفاً پوششی است بر این حقیقت که امور الهی، امور مربوط به هویت و ارتباطات خانوادگی در چنگ مردان

است. وقتی به این نکات توجه کرده، به نحوی که شایسته آن هاست با جدّیت به آن‌ها توجه کنیم، روشن می‌شود که مردان برای ظلم به زنان از خدا استفاده می‌کنند و بنابراین، خدا باید زیر سؤال برود، نه اینکه به گونه‌ای که شبه لیبرال‌های کنونی مطرح کرده‌اند، صرفاً وجودی خنثا تلقی شود.)

وی مدعی است که فقط «خدای مؤنث» می‌تواند آزادی و شادمانی زنان را به منزله افراد و اعضای جامعه حفظ کند. (هرچند بیشتر الهی‌دانان فمینیست، حامی الهیات الهه محور نلی و ایریگری نیستند، اما فقط در مقایسه با این گونه دیدگاه‌های افراطی، میانه رو به شمار می‌آیند. در واقع، متکلمان — به اصطلاح — میانه رو فمینیست بیشتر جهت‌گیری‌های کلی فمینیسم را می‌پذیرند؛ از جمله، ردّ اندیشه مکمل بودن زن و مرد، پذیرش «خانواده غیرسنّتی» یعنی جفت‌های همجنس باز دارای فرزند یا بدون فرزند، مادران ازدواج نکرده فرزندان و نیز پذیرش هرمنوتیکی که مبتنی بر تلاش برای کشف تبعیض‌های جنسی باشد. آن‌ها خواهان بازنویسی متون مذهبی هستند، به نحوی که همه ضمایر مذکری که در آن‌ها به خداوند اشاره شده‌اند، یا به خنثا تبدیل شوند یا به هر دو ضمیر مذکر و مؤنث تغییر یابند. بنابراین، آنجا که در کتاب مقدس در اشاره به خداوند «پدر ما» آمده است، به «مادر و پدر ما» تبدیل شود. هرچند این کار سطحی به نظر می‌رسد، اما فمینیست‌های میانه رو در رشته الهیات غالباً پیام‌های اصلی مسیحیت را به فراخوانی برای آزادی، بخصوص آزادی زنان از سلطه مردان تفسیر می‌کنند، و این چیزی است که موجب از بین رفتن خانواده سنّتی خواهد شد.

مخالفت اسلام با فمینیسم

گرچه اسلام و فمینیسم را کاملاً نمی‌توان بدون زمینه مشترک دانست، اما اصول و ارزش‌های آن‌ها بکلی با یکدیگر متضادند: هر دو ظلم به زنان را تقبیح می‌کنند و بر این نکته تأکید دارند که زنان صاحب اموال خود هستند و می‌توانند آن‌ها را به دلخواه به کار ببرند؛ [همچنین] در زمینه الهیات هر دو نماد «پدر» را برای خدا مردود می‌دانند. این اندیشه فمینیستی که نقش‌های سنّتی مبتنی بر جنسیت باید کنار نهاده شوند، با این نگره اسلامی که نقش اولیه زنان پس از بندگی خدا، همسری و مادری است، ضدّیت دارد. از نظر الهیاتی، در حالی که در دیدگاه فمینیستی، خداوند هم «پدر» است و هم «مادر» و یا «اله»، اسلام تمثیل والدین را برای الوهیت (مناسب نمی‌داند و مطلقاً منکر وجود اله و الهه هاست.

آرمان‌های متضاد اسلام و فمینیسم

در حالی که در نظر فمینیسم هرگونه مکمل بودن جنسی مردود است، اسلام با تأکید بر نقش‌های

اجتماعی متفاوت برای زنان و مردان، بدان اصرار می‌ورزد. فمینیسم به نهاد ازدواج خرده می‌گیرد؛ زیرا آن را وسیله‌ای برای مغلوب شدن زن می‌داند، در حالی که اسلام با قوت، زنان و مردان را به ازدواج توصیه می‌کند. نهاد «ازدواج» در اسلام نهادی است که زن و شوهر در آن به وضوح مسئولیت‌ها و وظایف و تکالیف متمایزی دارند. نقش رهبری برای مرد در چارچوب ازدواج امری مسلم است، در حالی که فمینیست‌ها آن را ظلم به زن تلقی می‌کنند.

به نظر الیزابت مولتمن وندل (Elisabeth Moltmann-Wendel)، «جوهره الهیات مردسالاری» سلطه‌ای است که بر ارتباط عقل و جسم دلالت دارد: «سلطه‌اراده بر ناخودآگاهی، سلطه تاریخ بر طبیعت و غلبه مرد بر زن»^{۱۰}. رزمی رویتر (Rosemary Reuther) همین نحوه تلقی را ارائه می‌کند: «نمادگرایی جنسی مبنای ادراک نظام و ارتباطاتی است که در فرهنگ‌ها ساخته می‌شود. نظم روانی، آگاهی، دوگانه‌انگاری خود و جهان، مفهوم سلسله‌مراتبی جامعه، ارتباط انسان و طبیعت، ارتباط خدا و مخلوق همه بر اساس دوگانگی جنسی الگو گرفته‌اند.»^{۱۱} چنان‌که هاکی اشاره می‌کند، در اینجا فرض ضمنی این است که مغلوب بودن و پست بودن یکسان تلقی شده‌اند و به معنای «تقسیم» و «تجاوز» می‌باشند.^{۱۲}

«اسلام» تسلیم و انقیاد خاضعانه انسان در برابر خداست، اما در این تسلیم، انسان آماج ظلم خداوند قرار نمی‌گیرد، بلکه کامل می‌گردد، در حالی که در نظر فمینیست‌ها، وضعیت زنان وقتی بهتر خواهد شد که حق انتخاب بیشتری نصیبشان شود؛ زیرا به اعتقاد آنان، «خیر» عبارت است از: بیان آزاد و ارضای بوالهوسی. ولی در اسلام، «خیر» به معنای فنای نفس با امیالش در خداست، [و] این لقاءالله با کسب فضیلت و غلبه بر امیال نامشروع میسر است.

مکمل هم بودن زن و مرد، خانواده و جنسیت

اروپاییان اسلام را به دلیل پذیرش بُعد جنسی و در عین حال، به سبب سرکوب کردن همین بُعد ملامت کرده‌اند. زمانی که اخلاق دوره ویکتوریا بر اروپا حاکم بود، اسلام، دینی با گرایش شهوانی تلقی می‌شد که مؤمنان را به التذاز جنسی در آخرت وعده می‌دهد. هنگامی که اخلاق در اروپا تغییر کرد و اندیشه فرویدی رایج شد، اسلام به دلیل محدودیت‌هایی که برای روابط جنسی قایل می‌شد، آماج شماتت قرار گرفت. در آثار فمینیست‌ها، هر دو دیدگاه درباره اسلام به چشم می‌خورند. این امر شاید تا حدی به دلیل آراء متفاوتی باشد که درباره جنسیت در میان فمینیست‌ها رایج است. برای مثال، برخی از فمینیست‌ها روسپیگری^{۱۳} را نوعی کار مجاز دانسته، ترجیح می‌دهند به جای آن، اصطلاح «کارگر جنسی»^{۱۴} را به کار ببرند، در حالی که دیگر فمینیست‌ها روسپیگری و «صنعت جنسی»^{۱۵} را تجسم و نمود تحقیر زنان تلقی می‌کنند. برخی از فمینیست‌ها برای دست‌یابی بیشتر زنان به آزادی جنسی، خواستار تغییر جوامع اسلامی هستند، در حالی که

برخی دیگر محدودیت بیشتری را در این جوامع برای مردان طلب می کنند.

اسلام به وضوح، بُعد جنسی انسان را به رسمیت شناخته، آن را می پذیرد، [و] لذت جنسی را بر خلاف آنچه در برخی از متون مسیحی دیده می شود، شرّ تلقی نمی کند؛ [اما] با وجود این، به محدودیت های جدّی در رفتار جنسی قایل است. این محدودیت ها درباره زنان و مردان متفاوتند. مردان می توانند در آن واحد، بیش از يك همسر اختیار کنند، در حالی که درباره زنان این گونه نیست. باید اذعان کرد که مردان مسلمان گاهی با سوءاستفاده از این امر و سایر مواردی که شرع اسلام مجاز می داند، به زنان ظلم روا می دارند. از همین رو، فمینیست ها به این نتیجه می رسند که اسلام ظلم به زنان را مجاز می شمرد. اما باید گفت: در چارچوب قوانین ناظر به روابط جنسی، در جوامع دیگر، از جوامع لیبرال گرفته تا کمونیست و نیز در جوامع مسیحی، معمولاً مردانی پیدا می شوند که فرصت طلبی کرده، به زنان ظلم روا دارند. اکنون به این نتیجه می رسیم که همه قوانین ناظر به ارتباط جنسی به زنان ظلم می کنند؟ حتی اگر جامعه ای ساخته می شد که در آن مطلقاً هیچ گونه قانونی برای تنظیم ارتباطات جنسی وجود نداشت، باز هم مردانی پیدا می شدند که به زنان ظلم کنند، و احتمالاً حتی بیش از آنچه در جوامع اسلامی صورت می گیرد. به نظر می رسد اشکال کار نه در شرع، بلکه در اخلاق کسانی است که از شرع یا قانون برای مقاصد خودخواهانه خویش سود می جویند.

با تمام حقوق و آزادی هایی که به زنان آمریکایی داده شده، باید این ادعا را که وضعیت کنونی شان بهتر از سابق است، به دیده تردید نگریست. آمار نشان می دهد که زنان بیش از سابق در فقر به سر می برند، طلاق به راحتی صورت می گیرد و قیمومیت کودکان به مادران و نهاده می شود، در حالی که حمایت هایی که می توانستند به دست اعضای دیگر خانواده فراهم شوند، با سست شدن بنیان خانواده به تدریج، رو به ضعف و سستی نهاده اند.

یکی از عملکردهای شرع مقدّس اسلام حفظ ساختار خانواده از طریق سلسله مراتب پدرسالاری [قیمومیت] است که در آن، مبنای روشنی برای تکالیفی که مرد در قبال زن دارد، ترسیم شده است. افزون بر این، در چارچوب قوانین خانواده، امکان قابل ملاحظه ای برای مانور زنان وجود دارد که راه را برای مردانی که به میل خود زانشان را طلاق می دهند یا ازدواج مجدّد می کنند، ببندند. به نظر می رسد این قوانین برای زنان بهتر است تا سنت های غربی که حد متوسط دوره ازدواج در آن ها پنج سال و معشوقه داشتن برای مردان امری شایع است.

نقش زن در اسلام

مهم ترین و مؤکدترین نقش هایی که برای زنان در منابع اسلامی ذکر شده، نقش های همسری و مادری آنان هستند. هرچند در اسلام، نقش زن به هیچ وجه محدود به این دو مورد نیست و زن ها

می‌توانند تجارت کنند؛ چنان‌که حضرت خدیجه (علیها السلام)، همسر اول پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نخستین زنی که به اسلام گروید، چنین بود. زنان می‌توانند مواضع سیاسی اتخاذ کنند، حتی موضع‌گیری‌هایی که به شهادت آنان بینجامد؛ چنان‌که حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و همسر امام علی (علیه السلام) و مادر امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) چنین کرد. البته باید افزود که شرع مقدس اسلام برخی از مناصب همچون پیش‌نمازی زن برای مردان را مناسب نمی‌داند.

غربی‌ها غالباً مسلم می‌انگارند که محدودیت روابط اجتماعی بین زنان و مردان در جوامع اسلامی موجب می‌شود زنان مسلمان نتوانند به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بپردازند. در حکایت ذیل، که مورگان شوستر (W. Morgan Shuster) وقایع سال 1911 تهران را در آن بازگو می‌کند، می‌توان نشانه‌هایی یافت که از نادرستی این فرض حکایت می‌کند:

در آن روزهای تاریک، هنگامی که درباره ایستادگی مجلس [در برابر تهدیدهای روسیه] زمزمه‌هایی از شك و تردید به گوش می‌رسید، زنان ایرانی به شوق و حمیتشان برای آزادی و با عشق پرشور خود برای کشورشان ... پاسخ [این زمزمه‌ها را] دادند. سبب ضعیفه از حصار حیاط‌های منزلشان بیرون زده، در حالی گام‌های استوار برمی‌داشتند که سرخی تصمیم جاودانه‌شان در گونه‌هایشان متجلی بود. آنان چادر سیاه ساده با پوشیه‌ای سفید روی صورتشان داشتند. بسیاری از آنان زیر دامن یا در لای آستینشان هفت تیر داشتند. مستقیم به طرف مجلس رفتند و آنجا تجمع کرده، از رئیس مجلس خواستند تا به همه ایشان اجازه ورود دهد. در این باره که نمایندگان مهم کشور شیر و خورشید در خصوص این دیدار عجیب چه نظری داشتند، چیزی نوشته نشده است. رئیس مجلس تعدادی از زن‌ها را به حضور پذیرفت. آن‌ها در سالن پذیرایی با او دیدار کردند و برای آنکه او و همکارانش درباره مقصود ایشان سوء تفاهمی نداشته باشند، این مادران، همسران و دخترانی که همیشه پشت پرده بودند، هفت تیرهایشان را با حالتی تهدیدآمیز نشان دادند، پوشیه‌هایشان را کنار زدند و اظهار کردند در صورتی که نمایندگان در وظیفه خود برای حفظ آزادی و حرکت مردم و ملت ایران تزلزلی به خود راه دهند، تصمیم به قتل شوهران و پسران خود گرفته، پس از آن نیز خود را خواهند کشت.))

این‌گونه نیست که فقط يك بار از این رویدادها پیش آمده باشد. زنان در جوامع مسلمان، همیشه در امور اجتماعی و سیاسی فعال بوده و هستند، حتی اگر به ندرت نقش رهبری ملموسی داشته باشند. بررسی دقیق قرآن نشان می‌دهد که این فقط يك رویداد تاریخی نیست. خداوند به طور مستقیم، از طریق آیات قرآن زنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و در آن تضمین می‌کند که کارهای زنان بدون پاداش نمی‌ماند و نیز زنانی را به منزله الگو معرفی می‌کند که با شجاعت به کسب موقعیت‌هایی در شرایط نامطلوب اجتماعی نایل آمده‌اند؛ ولی نه به سبب تأمین حقوق یا

منافع شخصی، بلکه به دلیل اطاعت از خداوند. از همین روی بود که حضرت مریم(علیها السلام) آماج شماتت قوم خود قرار گرفت؛ زیرا بدون آنکه ازدواجی در کار باشد، صاحب فرزند شده بود. او پس از ملاقات با فرشته، برای آنکه اطاعت خداوند را به جای آورده باشد، پذیرفت که چنین فرزندی داشته باشد. واکنش حضرت مریم(علیها السلام) به کسانی که او را به سخره گرفته بودند، بدون هیچ عذر و بهانه‌ای، صرفاً اشاره به نوزاد پیامبرش بود؛ نوزادی که به طور معجزه آسا لب به سخن گشود.^(۱) نمونه دیگر، همسر فرعون است که از اطاعت همسر و پادشاهش سرباز زد؛ زیرا پیام حضرت موسی(علیه السلام) را به جان خریده بود.

نقش‌های اولیه‌ای که اسلام به زن اعطا کرده، نقش‌های مادری و همسری هستند، و درست همین نقش‌ها هستند که بیشترین ناراحتی را برای فمینیست‌ها فراهم کرده‌اند. دغدغه فمینیست‌ها آن است که زنان را از آنچه درباره ازدواج کردن و فرزندآوردن از آنان انتظار می‌رود، رها کنند. به گمان ایشان، پیشرفت زنان را باید بر حسب فرصت‌های شغلی، درآمد، فرصت‌هایی برای تجربه کردن روابط جنسی غیرسنتی و قدرت سیاسی تعریف کرد. اسلام مخالف ثروت و قدرت زنان نیست اما بیشترین تأکید را بر ازدواج و خانواده دارد و ظاهراً این امر با منافع اکثریت زنان جهان سازگارتر است. با اینکه زنان به ثروت و قدرت بی‌علاقه نیستند، دغدغه‌های اولیه آنان به ازدواج و خانواده معطوف است. اسلام این دغدغه‌های اصلی را ارج می‌نهد، در حالی که فمینیسم سعی در تضعیف آن‌ها دارد.

البته مهم‌ترین نقشی که زن در اسلام دارد، متفاوت با نقشی نیست که مرد دارد. این نقش همان نقش عبد خدا بودن است و با همین نقش بندگی است که زنان و مردان مسلمان نقش‌های پدر و مادر، زن و شوهر، خریدار و فروشنده، معلم و متعلم، کارگر و کارفرما بودن و مانند آن‌ها را برمی‌گزینند.

مخالفت اسلام با سوسیالیسم

سوسیالیسم مدعی نابودی سنت و جایگزین ساختن آن با نظام تساوی طلبانه افراطی است. نظام توزیع سوسیالیستی، ضد اسلامی است؛ زیرا تمایزات ناشی از قرارداد و تجارت را نادیده گرفته، صرفاً به الگوی توزیع توجه دارد.

مادی‌گرایی سوسیالیستی با ضد مادی‌گرایی ایدئولوژی اسلام ناسازگار است. این اندیشه، که ابزار تولید باید در دست توده مردم باشد — یعنی حکومت با اینکه می‌تواند به نفع مردم باشد، ولی هیچ حقی نسبت به ابزار تولید به آنان نمی‌دهد — با اندیشه حکومت سلسله مراتبی در اسلام ضدیت دارد.

به طور خاص‌تر درباره فمینیسم، آنجا که سوسیالیسم با نهاد خانواده، به منزله نمود و

تجلی روابط طبقاتی استثمارگرانه مخالفت می‌ورزد، اسلام حامی و مشوق بنای خانواده و حفظ آن است. پیوند خانوادگی در اسلام بسیار اهمیت دارد. بنابراین، اسلام و سوسیالیسم در این زمینه کاملاً مخالف یکدیگرند. همه گونه های فمینیسم متمایل به سوسیالیسم، در هدف نابود ساختن نهایی خانواده با هم اتفاق نظر دارند. همه آن ها تفاوت و مکمل بودن بر اساس جنسیت را رد می کنند و به همین دلیل، همه آن ها از بنیان، با اسلام ضدیت دارند.

با اینکه بسیاری از گونه های فمینیسم، سوسیالیسم را رد می کنند، ولی اصل تساوی گرایی مطلق و خانواده ستیزی سوسیالیست ها را می پذیرند و از همین روی، اسلام همان قدر که با انواع سنتی و راست آیین ترشان مخالف است، با آن ها نیز مخالفت می‌ورزد.

مخالفت اسلام با رویکرد فلسفی فمینیسم

اسلام ارزش های اخلاقی مورد حمایت فمینیست ها را، خواه فمینیست های تساوی گرا و خواه فمینیست های زن محور، تأیید نمی کند. هدف مورد نظر در فمینیسم، آزادی مطلق در انتخاب نحوه دلخواه زندگی بدون هیچ گونه دخالت آداب و سنن اجتماعی یا احکامی است که به مرد و زن نقش های مشخص می دهد. «عدالت» در اسلام، به معنای آن است که هر چیزی در جای خاص خود قرار گیرد و هرگز به معنای «تساوی مطلق» نیست. تعیین عدالت در اسلام، حکمت و بصیرتی می طلبد که حاصل مطالعه و زندگی بر اساس الگوهای است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) [فراروی] قرار داده اند.

تفکر فلسفی در اسلام، مانند همه جنبه های فرهنگ اسلامی بازتاب توحید است. از این منظر، همه چیز با وحدتی زیربنایی به منزله آثار خداوند در مقام علت غایی یا جوه تجلی او تلقی می شود. در این تفکر، از عقل به منزله وسیله ای برای فهم توحید، حمایت و جانب داری می شود. از سوی دیگر، تفکر فلسفی فمینیستی دقیقاً در جهت عکس حرکت می کند. فمینیسم به جای جستجو درباره نوعی وحدت نهایی (باطنی) در وجود یا در علیت و یا در نمود و واقعیت، خود را به کشف تعارض مشغول داشته است. فمینیسم به جای اندیشیدن درباره هماهنگی بین مؤنث و مذکر، در مقابل ظلمی که به دلیل تفاوت مبتنی بر جنسیت به زنان روا می دارند، عصبانی می شود [و احساسات را جایگزین فکر و اندیشه می کند]. آنان خود عقل را ابزار ظلم، و تکیه بر آن را به طور اهانت آمیزی «منطق محوری» (می نامند).

آرمان فلاسفه در فرهنگ اسلامی، پیروزی بر هوای نفس امّاره با به کارگیری عقل است. عقل بر نفس فیلسوف غالب است و از این رو، او دیگر به آنچه با ملاک های دنیوی مطلوب شمرده می شود، راغب نیست. در آثار فمینیست ها، زنی متفکر و آرمانی محسوب می شود که با دل مشغولی به تجارب خود، آن ها را برای کشف ریشه های مظالمی که در تفاوت های مبتنی بر

جنسیت به زنان روا داشته می شوند، به کار گیرد. او با تلاشی که در آن امیال خود را از محدوده مردسالاری رها می کند، بر این ظلم چیره می شود.

آرمان اسلام قرب به خداوند است، و روحیه تسلیم و انقیاد در برابر خداوند بر ارتباطات اجتماعی حکم فرماست؛ ارتباطاتی که در آن ها عدالت، توازن مناسبی تلقی می شود که خواسته های وجدان اخلاقی، رسوم اجتماعی و اوامر صریح خداوند را برآورد.

در فمینیسم، برعکس، همه الهیات در چارچوب برنامه آزدسازی است؛ برنامه ای که در آن هدف آزادی اجتماعی است که برای تساوی و برای نابودی تفاوت های مبتنی بر جنسیت در نقش های اجتماعی، مدعی اخلاق مطلق و خواستار انقلاب در رسوم اجتماعی است و فرمان های صریح خداوند را هم رد می کند.

مخالفت اسلام با نظریه سیاسی فمینیستی

در نظریه سیاسی اسلام، ظلم به منزله عصیان در برابر خداوند تلقی می شود. این بدان سبب است که حکام به جای تسلیم شدن در برابر اراده خداوند، قدرت را برای ارضای امیال خود غصب کرده اند. آنان بر مردم، رعایا و همسایگان خود ظلم می کنند. گناه به درگاه خداوند، اصل است؛ و ظلم به دیگران گناهی است فرع بر این گناه. در واقع، گناه به درگاه خداوند به صورت ظلم به مردم متجلی می شود. در کلام شیعی، این دیدگاه سیاسی جلوه برجسته ای دارد. اختلاف و منازعه درباره خلافت وقتی پیش آمد که برخی حاضر به اطاعت از رهبر انتخاب شده از سوی خداوند نبودند. همه قبول دارند که حضرت علی (علیه السلام) برای نقش رهبری انتخاب شد، ولی حامیان نامزدهای دیگر حاضر به پذیرش این انتخاب یا شمول و گسترش آن بر عرصه سیاسی نشدند. با این انکار، به هر دلیلی که در پس آن بود، روحیه ای کاملاً بیگانه با تسلیم کامل، که خواست اسلام است، ظاهر شد. «گناه اصلی»، عصیان در برابر خداوند است و بی عدالتی و ظلمی که در تلاشی خشونت آمیز برای حفظ قدرت صورت می گیرد، نتیجه طبیعی این گناه است. از سوی دیگر، نظریه سیاسی فمینیستی گناه اصلی را فرمان برداری زن از اقتدار مردانه می داند، [و] همه مظالم اجتماعی را بر پایه آن تفسیر می کند و از بین بردن هرگونه تابعیت زن از مرد را کلید رفع همه صور دیگر ظلم تعبیر می نماید.

هدف اسلام هر چه نزدیک کردن انسان به خداوند است. بنابراین، هدف نظام سیاسی اسلام ایجاد محیطی مناسب برای عبادت و اطاعت از خداوند است که از رهگذر آن، انسان به خدا نزدیک شود. این کار نیاز به نوعی هماهنگی و موازنه اجتماعی دارد که در آن همه عناصر سازنده جامعه، اعم از افراد، نهادها، عادات و صورت های فرهنگی، تک تک افراد و گفتمان ها هر يك در «کمال متابعت» جایگاه مناسب خود را برای قرب به حق پیدا کنند.

هدف نظام سیاسی در فمنیسم — بر خلاف آنچه درباره اسلام متذکر شدیم — هرگز فراتر از آزادی برای زیر پا گذاشتن قید نقش های سنتی ناظر به جنسیت نمی رود. هدف آن ها ایجاد رابطه ها و حتی تشکیل جوامعی است که در آن ها هیچ نوع سلسله مراتب، متابعت و تفاوت های مبتنی بر جنسیت، همانند آنچه در خانواده ها با هر فرهنگی دیده می شود، وجود نداشته باشد.

مخالفت اسلام با الهیات فمنیستی

هیچ گونه تثلیث مقدّسی در اسلام نیست؛ نه خدای پدر در آن به چشم می خورد و نه خدای پسر. از این رو، مفهوم «خدا» در اسلام، آن گونه که در مسیحیت مشاهده می شود، مشخصاً جنسی نیست. در زبان قرآن، ضمائر مذکر برای اشاره به خداوند به کار می روند، ولی این مسئله برای طرح آن گونه نقدهایی که فمنیست ها برای مفهوم «خدا» در دین مسیحی ارائه کرده اند، چندان کارساز نیست.

از سوی دیگر، «فمنیسم الهی ای»^{۱۱} به طور قطع، با آموزه های اسلام ناسازگار است. خدای اسلام زن نیست و هیچ دختری هم ندارد. اما برخی مباحث کلامی درباره صفات خدا، به روشنی وجوه مذکر و مؤنث خدایی را نشان می دهند و حتی وجوه مؤنث را مقدّم می دارند.^{۱۲} همان گونه که *ولفسون* (Wolfson) در مطالعات خود در کلام اسلامی استدلال کرده است،^{۱۳} مباحث مطرح در زمینه اسماء و صفات خدا نقشی در کلام اسلامی دارند که با بحث های تثلیث در کلام مسیحی قابل مقایسه اند. بنابراین، نه تنها مفهوم الهیات اسلامی بر خلاف آنچه در تثلیث به چشم می خورد فارغ از جهت گیری مردانه است، بلکه در اسلام، نزدیک ترین چیزی که می توانیم به اندیشه ارتباطات درونی خدا، که در مسیحیت با عنوان «تثلیث» از آن بحث می شود پیدا کنیم، اسماء و صفات الهی است که در آن، نه تنها تبعیض علیه زنان وجود ندارد، بلکه زنان بسیار قابل احترام نیز هستند؛ زیرا رحمت خدا بر غضب او تقدّم دارد.^{۱۴}

فمنیسم به منزله امپریالیسم فرهنگی

مدت مدیدی است که فمنیسم به جنگ افزار دلخواه زرادخانه قدرت های استعمارگر تبدیل شده است. استعمارگران از فمنیسم برای تقبیح فرهنگ سرزمین های تحت فرمان خود و برای کسب حمایت های محلی به منظور فرنگی مآب کردن و فراهم کردن توجیه اخلاقی برای امپریالیسم، سود جسته اند.^{۱۵}

پیش از قرن بیستم، فهم اروپایی ها از اسلام بسیار ضعیف بود. سوءبرداشت ها از زمان جنگ های صلیبی، از زمانی که تهمت زدن به اسلام را برای حمایت از تلاش های جنگی به کار گرفتند، ریشه دار شد. یکی از جنبه های این برنامه، به جنسیت در اسلام بازمی گشت؛ اسلام را به

دلیل پذیرفتن چندهمسری و حبس کردن زنان در پشت حجاب ها محکوم کرده اند. حتی در قرن هجدهم نیز بسیاری از اروپاییان اعتقاد داشتند: یکی از تعالیم اسلام این است که زنان فاقد روح هستند.

در طول قرن نوزدهم، قدرت های استعماری اروپا، بخصوص انگلستان، از این سوء برداشت های رایج برای توجیه برنامه هایی با هدف زدودن فرهنگ اسلامی سود جستند. انسان شناسی دوره ملکه ویکتوریا در این اندیشه، که اوج تکامل بشری در انگلستان پیدا می شود، سهیم بود. بنابراین، طبیعی است که انگلستان بر اقوام دیگر حکومت کند. در همین اوان، نهضت فمینیستی پرآوازه ای در انگلستان در حال تکوین بود. استعمارگران در تبلیغات خود، از مباحث فمنیست های انگلیسی بهره جسته، ادعا کردند به دلیل ظلمی که مسلمانان بر زنانشان روا می دارند، باید آداب و رسوم اروپایی ها را، که متمدن ترند، جایگزین آداب و رسوم آنان بکنیم.

بدین سان، فمنیسم استعماری در خدمت حاکمیت استعماری قرار گرفت و بر ضد سایر فرهنگ ها، بخصوص بر ضد فرهنگ مسلمانان، به کار رفت. در فرهنگ های محلی در هند و آفریقا نیز تقریرهای دیگری از فمنیسم استعماری مورد استفاده قرار گرفتند. استعمارگران دلیل اصلی عقب ماندگی کلی جوامع اسلامی را شیوع سنت های اسلامی درباره زنان قلمداد کردند و حجاب نماد بی حرمتی به زن و هدف اصلی تبلیغات استعماری قرار گرفت. به نظر آنان، زن در جوامع اسلامی باید شیوه رفتار و نحوه لباس پوشیدن را از زن اروپایی بیاموزد تا جوامع اسلامی به سوی دروازه های تمدن پیش روند.

اولین برینگ، اول کرومر اول (Evelyn Baring, the 1st Earl of Cromer)،^(۱) که از سال 1882 تا 1907 سرکنسول بریتانیا در مصر بود و در حمله خود علیه اسلام بارها از استدلال های فمنیستی استفاده کرد، مدعی بود: اسلام زنان را خوار و پست می کند، ولی مسیحیت آنان را بالا می برد، در حالی که خود کرومر در انگلستان، یکی از بنیان گذاران اتحادیه مردان برای مخالفت با رأی دادن به زنان بود! از نکات بارز و چشمگیر گفته های او درباره مصر، این بود که مصر فقط با کنار گذاشتن حجاب می تواند از تمدن غرب، که ارمغان استعمارگران است، بهره ببرد.^(۲)

میسوینرهای مسیحی نیز برای توجیه ادعای برتری دین مسیحی و نیاز به فعالیت های میسوینری در کشورهای مسلمان (البته کشورهای تحت حمایت قدرت های نظامی استعمارگران)، نقش زنان در جوامع اسلامی را کانون توجه خود قرار دادند. افزون بر استعمارگران و میسوینرها، فمنیست های غربی نیز اندیشه کنار گذاشتن احکام اسلامی مربوط به زنان را ترویج می کردند.

لیلا/ احمد می نویسد: افزون بر دولت مردان و میسوینرها، افراد دیگری همانند اندیشهوران مقیم مصر نیز این گونه اندیشه ها را ترویج می کردند. فمنیست های خیرخواه اروپایی همچون

اوژنی ل. براون (Eugenie Le Brun)، که هدی شعرای (Huda Sharawi) را تحت حمایت خود گرفت، به صورتی جدی زنان جوان مسلمان را به برداشت اروپایی معنای حجاب راهبری کردند و لزوم کنار گذاشتن آن را به منزله نخستین گام ضروری در نبرد برای آزادی زنان برشمردند.

میراث فمینیسم استعماری از دوره نو استعماری تاکنون پابرجا مانده است. فمینیست های غربی همواره جوامع مسلمان را، که توجهی خاص به حجاب دارند، به نقد می کشند. آنان همچنان حجاب را نماد سرکوبی و ظلم به زنان در نظام مردسالاری اسلامی تلقی می کنند.

آن دسته از شهروندان طبقه بالای جامعه اسلامی که طرز لباس پوشیدن، شیوه رفتار و نحوه آرایه های منزل و نیز الگوی تفکر غربی را تقلید می کنند، فمینیسم استبدادی را نیز پذیرفته اند. اولین فمینیست ها در جوامع بومی کشورهای مستعمره کسانی از همان طبقات بالای جامعه بودند که در مدارس اروپایی یا در خود اروپا تحصیل کرده بودند. رهبران ملی در کشورهای مسلمان، همچون آتاتورک و رضا شاه، از زمره گروه های بعدی بودند که سخنان فمینیسم استعمارگر را به منزله بخشی از برنامه خود در زمینه متجددسازی پذیرفتند. آنان درباره بیشتر ارزش ها و جهان بینی های استعمارگران و نیز در این زمینه که باید فرهنگ خودی را برای رسیدن به استانداردهای تمدن اروپایی تغییر داد، با استعمارگران موافق بودند. تنها تفاوت آنان با استعمارگران این بود که ایشان می خواستند برنامه متجددسازی را به دست خود اجرا کنند. آن ها نمی خواستند به اروپایی ها اجازه دهند که بر سرزمینشان حکومت کنند، بلکه می خواستند خود به شیوه اروپایی ها و شاید حتی بی رحمانه تر از آنان حکومت کنند. از نظر ایشان، ارزش ها و مدهایی که طبقه بالای جامعه از استعمارگران فرا می گرفتند، می بایست بر تمام جامعه تحمیل شود و برجسته ترین نماد آن این بود که روش لباس پوشیدن سنتی اسلام را ممنوع اعلام کردند.

در سال 1936 م / 1315 ش، رضا شاه فرمان — به اصطلاح — «آزادی زنان» را صادر و پوشش اسلامی [حجاب] آن ها را ممنوع اعلام کرد. در سال 1963 م / 1342 ش نیز به زنان حق رأی اعطا شد و در قانون «حمایت از خانواده»، چندموسری غیرقانونی اعلام گردید و در صورت طلاق، حق قیمومیت فرزندان به زنان واگذار شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون «حمایت از خانواده» و نیز بسیاری از اقدامات دیگری که فمینیست ها ارائه کرده بودند، با بازمانده میراث استعماری به مثابه اقداماتی بر ضد اهداف اسلامی محکوم شد.

ارتباط بین فمینیسم و امپریالیسم فرهنگی به وضوح، در سخنان خانم ساجیکو مراتا (Suchicko Murata) نشان داده شده است: به نظر من، دیدگاه فمینیست هایی که جنبه های گوناگون اسلام یا جامعه اسلامی را نقد کرده اند، بر اساس نوعی جهان بینی است که کاملاً با جهان بینی اسلامی بیگانه می باشد. نقد آنان معمولاً اخلاقی ناماست. آنان صریحاً یا تلویحاً در پی اصلاحات هستند. اصطلاحات مورد نظر آنان از نوع استانداردهای جدید غربی است، و این نیز همچون

امور دیگر، بدان معناست که آرمانی انتزاعی به ما و به رهبران ما رسیده که باید آن را با کنار گذاشتن نظام قدیمی، تحمیل کنیم. این اصلاحات از همان زنجیره امپریالیسم غرب است که نخستین بار در شرق، با عنوان فعالیت میسیونرهای مسیحی پدیدار شد. بار مسئولیت سفیدپوست اندک اندک افق های خود را گستراند یا محدود کرد — بستگی دارد به اینکه شما چگونه به آن نگاه کنید.^(۱) دیگر گفته نمی شد که نجات و رستگاری در دین مسیحی وجود دارد، بلکه آن را در علم و پیشرفت جستجو می کردند.)

پروفسور مراتا با ذکر این نکته، ادامه می دهد که نقد فمینیستی دیدگاه اخلاقی خاصی را مسلم می داند و با این فرض که هرگونه پی روی زن از مرد غلط و ظالمانه است، اسلام و نیز بسیاری دیگر از نظام های سنتی را که مشتمل بر قوانین و مقررات حاکم بر روابط جنسیتی هستند، محکوم می کند. همین جاست که مسلمانان باید درنگ کرده، بپرسند: آیا مفروضات اخلاقی ای که برای محکوم کردن دینشان به کار برده می شوند، قابل قبول هستند؟ اسلام، خود اخلاقیات و فقهی دارد مبتنی بر دیدگاه متافیزیکی که طی قرن ها فلاسفه و عرفا و متکلمان آن را بیان کرده اند. نکته این نیست که در جوامع اسلامی هیچ گونه ظلمی وجود ندارد، بلکه این است که مسلمانان با تسلیم و سرسپردگی به سلطه اجتماعی و فرهنگی غرب، نمی توانند معضلات اجتماعی خود را حل کنند.

هم جنس مذکر و هم جنس مؤنث هر دو شمشیر دو لبه هستند. هر يك، هم ارزش های مثبت دارد و هم منفی. تنها در صورتی تأکید سختگیرانه «پدرسالاری» بعضی از مسلمانان معاصر ملایم تر می شود که تأکید مجدد بر مؤنث بودن به منزله يك کیفیت مثبت را جایگزین تأکید بر مذکر بودن به منزله يك کیفیت منفی کنند، و مسلمانان به منزله افرادی مسلمان و نه مقلد غرب، تنها در صورتی قادر به انجام چنین کاری هستند که بار دیگر به ابعاد معنوی و فکری سنت خود توجه کنند.

نتیجه

الف. مبارزه اسلام بر ضد فمینیسم

نکاتی که متذکر شدیم، هر چند به اختصار، برای اثبات عمیق ناسازگاری اسلام با فمینیسم کفایت می کنند، اما اختلاف اسلام با فمینیسم فقط درباره چگونگی تفسیر شریعت اسلام یا نوع حقوقی که باید به زنان اعطا شود نیست، بلکه اسلام و فمینیسم در بنیانی ترین مسائل متافیزیک، اخلاق، فلسفه اجتماعی و سیاسی و الهیات با هم تناقض دارند.

زنان مسلمان همچنین استدلال کرده اند که فمینیسم نوعی ایدئولوژی است که صرفاً به زندگی زنان مرفه غربی مربوط می شود. از نظر زنان مسلمان، این ایدئولوژی حتی برای زنان

غربی نیز حاصلی جز این ندارد که آنان را شبه مرد یا ابزار جنسی‌کند. این زنان همچنین معتقدند: در حالی که آن‌ها بهترین نقش‌های خود را مادری و همسری می‌دانند، ایدئولوژی فمینیستی در جنگ خود بر ضد الگوهای ناظر به جنسیت، این نقش‌ها را تحقیر می‌کند.

واضح‌ترین نشانه مبارزه زنان مسلمان بر ضد فمینیسم حجاب است؛ در حالی که فمینیست‌ها روسری را مظهر و نماد مغلوب بودن زن در جوامع اسلامی تلقی می‌کنند، زن مسلمان آن را نشانه احترام و عفت می‌داند.

ب. نهی از ظلم بر زنان در اسلام

در اسلام بر هیچ‌نهی بیش از نهی از ظلم تأکید نشده است. در قرآن، به عرصه‌های گوناگونی که در آن‌ها مجالی برای ظلم به زنان وجود دارد، توجه خاصی مبذول شده، ولی به طور کلی، قرآن به پسند یا مقبولیت اجتماعی و نیز به وجدان اخلاقی برای تشخیص مصداق ظلم یا عدالت تمسک جسته است. شریعت اسلام حدود و شرایطی برای صحت اعمال انسان مشخص کرده است، اما صحت عمل غیر از مطلوب یا پسندیده بودن آن است. از این رو، نباید پنداشت هر کاری که در درون این محدوده مجاز انجام می‌شود و شرایط ظاهری صحت عمل را داراست، شرعاً پسندیده و مطلوب نیز خواهد بود. برای مثال، درباره عبادات، شریعت اسلام شرایط ظاهری ای را برای صحت نماز و روزه و جز آن ترسیم کرده، اما روشن است که می‌توان با حفظ شرایط مورد نظر شرع، نمازی بجای آورد که هرچند ظاهراً صحیح است، در عین حال مکروه باشد. ناگفته پیداست که صحت صورت ظاهر، تضمین‌کننده احسان^(۱) باطنی نیست.

بر پایه حدیثی که، هم در منابع شیعی و هم در منابع سنی نقل شده است، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در آخرین حج خود فرمود: «ای مردم! نسبت به زنان تقوای خدا پیشه کنید؛ زیرا شما آنان را به امانت از خدا گرفته‌اید.» به دلیل آنکه باید از امانت به درستی مراقبت کنیم، برخی علما مجاز دانسته‌اند که در صورت بدرفتاری مرد با زن، حتی در صورتی که هیچ حکم اسلامی به صراحت نقض نشود، اختیارات دینی قانونی دخالت می‌کنند.^(۲)

ج. سوء استفاده از اسلام برای ظلم به زنان

از اسلام به مثابه ابزاری برای ظلم به زنان سوء استفاده شده است و این سوء استفاده همچنان ادامه دارد. این استفاده نابجا به صورت‌های گوناگونی واقع شده است. گاهی مردان از موقعیت زن در جوامع اسلامی سوء استفاده می‌کنند تا آنان را از فرصت‌هایی محروم کنند که در صورت اجرای درست احکام اسلامی، باید برای آنان محفوظ باشد. بر این اساس، عده‌ای دستورات اسلام علیه ظلم بر زنان را کاملاً نادیده می‌گیرند و از خود اسلام، به غلط، به منزله بهانه‌ای برای ظلم به زنان استفاده می‌کنند. برای نمونه، می‌توان طالبان افغانستان را مثال زد که با استفاده نابجا از

احکام جدایی زنان و مردان، زنان را از فرصت تعلیم و تربیت و دست یابی به بهداشت و سایر مزایا محروم می‌کردند. نحوه دیگری از ظلم به زنان زمانی صورت می‌گیرد که از لفظ «شریعت» استفاده می‌کنند، ولی روح آن را زیر پا می‌گذارند. مصادیق این گونه مظالم بسیار فراوان تر از آن هستند که بتوان نمونه ای ذکر کرد. این ها موضوعاتی هستند که زنان و مردان جوامع اسلامی معاصر باید به آن ها بپردازند.

به دلیل وجود این گونه سوءاستفاده ها، فمینیست ها خواهان تغییر شریعت اسلام هستند. ولی باید گفت: شیوه های دیگری برای مبارزه با این نوع سوء استفاده ها وجود دارند: باید بیشتر به روح تعالیم اسلام توجه کرد. نباید شریعت اسلام چارچوبی تلقی شود که در آن هر کس می تواند با امنیت و مصونیت کامل، هر عمل نادرستی را مرتکب شود.

مسلمانان باید همان قدر که درباره رعایت الفاظ ظاهری شرع دقت نظر دارند، درباره احساس نیاز به خودسازی طبق آرمان های اسلامی دقیق باشند. به نظر می رسد هم فمینیست ها و هم کسانی که از شریعت اسلام به منزله دستاویزی برای ظلم بر زنان استفاده می کنند، فاقد بصیرت لازم هستند؛ زیرا هیچ يك از آنان نمی توانند برای درك ارزش ها و آرمان های اسلامی فراتر از ظاهر شریعت را ببینند.

شهید مطهری به تفصیل به این امر پرداخته است. وی با اشعار به قضیه، آن را بدین گونه توضیح می دهد: این بی رحمی ها نتیجه و بخشی از تصورات غلطی است که درباره اسلام وجود دارد و بر اساس همین تصورات غلط است که زن باید چنین شقاوت هایی را همچون سرطان تحمل کند، و این پنداری از اسلام به وجود می آورد که به مراتب، مضرتر از هر تبلیغات سوئی بر ضد دین ماست. (۱)

شهید مطهری معتقد است: برای مخالفت با مظالمی که در جوامع اسلامی بر زنان روا می دارند، باید «سازمان نهضت زنان مسلمان» تشکیل گردد. در کشور ما نیاز به نهضت زن هست، اما نهضت سفید اسلامی، نه نهضت سیاه و تیره اروپایی. (۱)

د. نهضت زنان مسلمان

مبارزه برای رفع مظالم در حق زنان، با شالوده اسلامی را می توان «نهضت زنان مسلمان» نامید. در عصر جدید، نهضت های اسلامی زنان به منزله بازتابی در برابر فمینیسم پدید آمده اند هرچند دل مشغولی اولی آن ها بهبود موقعیت زنان در جوامع اسلامی بوده است.

همیشه روشن نیست که آیا تلاش های سازمان ها و افراد برای بهبود موقعیت زنان، بر اساس اسلام بوده یا بر اساس ایدئولوژی فمینیستی تحت پوشش اسلام. تمایز این دو جریان نیز به راحتی ممکن نیست. به نظر می رسد شمار قابل ملاحظه ای از زنان مسلمان تحت تأثیر افکار

فمنیستی، صادقانه بر این باورند که تفسیر درست اسلامی تفسیری است که خواهان برابری مطلق زن و مرد در حقوق و همه تفاوت های مبتنی بر جنسیت است که در فقه اسلام با تفسیر سنتی آن وجود دارد. از سوی دیگر، برخی دیگر از نهضت های زنان مسلمان ممکن است به طور صادقانه ولی به غلط، بر این باور باشند که در فقه اسلام، هیچ گونه دلیل معتبری برای اصلاح آن تفسیر سنتی فقه وجود ندارد. بنابراین، در میان نهضت های زنان مسلمان به مثابه گروه های مخالف نهضت های فمنیست سکولار، به کسانی برمی خوریم که مجدّانه برای دست رسی به راهنمایی های آخرین وحی خدا، به همان نحو که از سوی پیامبرش محمد (صلی الله علیه وآله) تعلیم شد، تلاش می کنند. اما برخی نیز از تعلیمات اسلامی برای پیشبرد برنامه خود سوء استفاده می کنند؛ خواه این برنامه سنتی باشد و خواه فمنیستی، همیشه بین این دو گروه – یعنی بین کسانی که ایمان واقعی دارند و آن ها که ریاکارند – همپوشانی و تداخل وجود دارند؛ همان گونه که در زمینه امور دینی همیشه همین طور بوده است.

فمنیست ها به این امر توجه داشته اند که زنان در کشورهای مسلمان به صورت گسترده ای حامی و هوادار اسلام هستند. واکنش برخی از آنان در مقابل این حمایت آن است که زنان مسلمان را نادان یا فریب خورده تلقی کنند. *لیلا احمد* چنین دیدگاهی دارد. او مدعی است: زنان مجذوب آرمان های اخلاقی اسلام شده و از این امر که فروع فقهی اسلام به سود آنان نیست، ناآگاهند.)

این فرضیه را دست کم باید شگفت انگیز دانست. اصلاً نمی توان تصور کرد که زن مسلمان از احکام گوناگون اسلام درباره ارث پسر و دختر چیزی نشنیده باشد، چه رسد به اینکه از تفاوت های مبتنی بر جنسیت در قوانین ازدواج اطلاعی نداشته باشد.

برخی از فمنیست ها اعتراف می کنند که نهضت اسلامی، خواه با معیارهای فمنیستی ارزیابی شود و خواه با سایر معیارها، واقعاً موقعیت زنان را بهبود بخشیده است. *هاله افشار* به این امر اذعان دارد که احیای اسلام پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران واقعاً يك «نعمت الهی» بوده است که در متن آن، زنان ایرانی در مقابل به انزوا کشیده شدن سیاسی، قانونی و اقتصادی مبارزه کرده اند. در تمام این ابعاد، استدلال زنان مسلمان متکی بر تعالیم اسلام، شریعت قرآنی و سنت و سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده است.)

ظاهراً تلقی *افشار* این است که اگر بتوان از بیانات اسلام برای رسیدن به اهداف فمنیستی استفاده کرد، این امر می تواند توجیهی برای مصالحه با اسلام باشد.

زیبا میرحسینی نیز چنین نظری دارد: استدلال من این است که بر خلاف آنچه در نوشته های قدیمی اظهار شده و بر خلاف آنچه هنوز به طور ضمنی در جنبش های اخیر به جا مانده، اثر انقلاب (اسلامی) بر زنان، رهایی بخشی بوده؛ به این معنا که راه به وجود آمدن يك

آگاهی عمومی فمینیستی را هموار کرده است.)

ظاهراً میرحسینی نیز همچون افشار بر این باور است که شاید مصالحه با اسلام برای دست یابی به اهداف فمینیستی ارزشمند باشد. او همه نهضت های زنان را يك نهضت فمینیستی تلقی می کند، صرف نظر از اینکه بر اساس ایدئولوژی فمینیستی باشند یا اسلام؛ ولی درباره «فمنیسم بومی»، که به نظر او در ایران پدید می آید، به این نتیجه می رسد که این روند ناخواسته موجب پرورش فمنیسم بومی شده است؛ فمنیسمی که در خانواده ایرانی همان قدر ریشه دارد که در ارتباط متقابل آرمان های اسلام و غرب درباره زن جا دارد. این فمنیسم فقط می توانست پس از زیر سؤال بردن و رد کردن فمنیسم پهلوی – فمنیسمی که تحت نظر دولت و ملهم از غرب بود – و نیز پس از ردّ فمنیسم لیبرال چپگرای نهضت آزادی زنان در دهه 1970، و در عین حال، با جذب و پذیرش برخی از ویژگی های این دو حرکت فمینیستی، به وجود آید.)

ما فقط می توانیم امیدوار باشیم که نهضت های زنان مسلمان شامل زنان و مردان مسلمان بتوانند در مبارزه علیه ظلم پیش بروند و گزینه ای به جای فمنیسم به وجود بیاورند که در آن بنای خانواده به جای تضعیف، با اطاعت عاشقانه از ارحم الراحمین تقویت و تحکیم شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی